

درس اول

نظم در لغت به معنای به هم پیوستن است و در معنای دیگری هم آمده است

۱ - به رشته کشیدن جواهر ۲- مرتب نمودن ۳- آراستن

در اصطلاح ادب به سخنی که موزون (وزن دار) باشد سخن منظوم می

گویند به عبارتی دیگر سخنی که شعر باشد را سخن منظوم گویند

قالب های مثنوی ، رباعی ، غزل و... منظومند

شاعر در سخن منظوم خود را ملزم به رعایت وزن و آهنگ و مواردی می کند تا کلامش را مؤثر و زیبا بیان کند

نثر؛ در لغت به معنای پراکنده است و در اصطلاح به سخنی که شعر نباشد سخن منثور می گویند. بعضی از نثرها ساده اند و زبانی ، بعضی هم ادبی و گاهی دشوار و سخت .

زمانی که درباره انواع نوشته سخن می گوئیم باید به چند مورد دقت کنیم ؛

۱ - زبان

۲- بیان

۳- قالب

۴ - مخاطب

۵- موضوع



پیش از اینها

درس اول

۱ مژش از اینها، فکر می‌کردم خدا مثل قصر پادشاه قندش پایه‌های برنش از عاج و یاقوت ماه، برق کوچکی از تاج او	۵ رعد و برق شب، طنین خنده‌اش هیچ‌کس از جای او آگاه نیست آن خدا بی‌رحم بود و سنگین بود، اما در میان ما نبود
خانهای داد میان ابرو سجی از آس و سجی از طلا بر سر خنجر شست با خرد هر ستاره، پوکی از تاج او	۵ سبل و طوفان، نمره نونده‌اش هیچ‌کس را در حضورش راه نیست خاندان در آسمان، دور از زمین مهربان و ساده و زینا نبود

وقتی نوشته های یک روزنامه و یک رمان و گزارش خبری را می خوانید،
درمی یابید که این نوشته ها هر یک ویژگی هایی دارند که با دیگری
متفاوت است. مثلا نوشته های یک رمان تفاوت بسیار زیادی با یک
گزارش خبری دارد و علت آن این است که فاکتورهایی که در بالا برشمردیم
در این نوشته ها با یکدیگر متفاوت است .

دسته بندی نوشته ها ؛

به اعتبار گونه های زبان :

علمی/ ادبی / اداری/ گفتاری یا محاوره ای/ کودکانه / مطبوعاتی

به اعتبار طرز بیان ؛

طنز/ جد

به اعتبار قالب ؛

مقاله/ گزارش/ نامه/ نمایش نامه، فیلم نامه/ قطعه ی ادبی/ داستان،
رمان/ سفرنامه/ زندگی نامه

ویژگی های زبان محاوره ای :

ارکان دستوری جابجا می شود

کلمات شکسته می شود

از واژه ها و کلمات عامیانه استفاده می شود

ساده، بی تکلف و قابل فهم است

در تمام نوشته ها قابل استفاده نیست بلکه تنها در نمایش نامه ها و
داستان ها می توان آن را به کار برد

زبان معیار :

زبان ملی و رسمی، فرهنگی و علمی، مطبوعاتی و آموزشی کشور است
زبان دانش آموختگان است
به غیر فارسی زبانان آموزش داده می شود
نشانه ها و عناصر محلی، لهجه ای، لغات قدیمی و بیگانه در آن دیده
نمی شود

تثبیت شده و دارای اصول معینی است

مطابق دستور زبان فارسی معاصر نوشته شده است



درس دوم

تشبیه :

یعنی مانند کردن چیزی به چیز دیگر که به جهت داشتن صفت یا صفاتی با هم مشترک باشند .

هر تشبیه دارای چهار رکن یا پایه است :

۱- مشبه : کلمه ای که آن را به کلمه ای دیگر تشبیه می کنیم .

۲- مشبه به : کلمه ای که کلمه ی دیگر به آن تشبیه می شود .

۳- ادات تشبیه : کلمات یا واژه هایی هستند که نشان دهنده ی پیوند شباهت می باشند و عبارتند از : همچون ، چون ، مثل ، مانند ، به سان ، شبیه نظیر ، همانند ، به کردار و

۴- وجه شبه : صفت یا ویژگی مشترک بیت مشبه و مشبه به می باشد

علی	مانند	شیر	شجاع	است .
مشبه	ادات	مشبه به	وجه شبه	

نکته : « مشبه » و « مشبه به » طرفین تشبیه نام دارند . در تمام تشبیهات حضور دارند اما « ادات تشبیه » و « وجه شبه » می توانند در یک تشبیه حذف شوند .

مثال :

دل همچو سنگت ، ای دوست به آب چشم سعدی

عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی



تمرین ؛

تو کرده جوشن غفلت هزار تو در بر چگونه تیر سخن کارگر تواند بود

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی پیش تر زان که چو گردی ز میان برخیزم

شمع خرد برفروز در دل و بشتاب با دل روشن به سوی عالم روشن

همچو چنگم سرتسلیم و ارادت درپیش تو به هر ضرب که خواهی بزن و بنوازم

این عمر به ابر نوبهاران ماند این دیده به سیل کوهساران ماند

درخم زلف تو آن خال سیه دانی چیست نقطه دوده که درحلقه جیم افتاده ست

دوش سیلاب غم تا به سر زانو بود امشب ای دوست چه تدبیر که بگذشت ز دوش

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

ماه و خورشید نمایش ز پس پرده زلف آفتابی است که در پیش سحابی دارد

معدن علم است دل چرا بنشاندی جور و جفا را در این مبارک معدن

گو شمع نیارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است

دیده اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

غمش در نهان خانه دل نشیند به نازی که لیلی به محمل نشیند

دانه چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب این طفل به نشو و نماست

چو آینه است و ترازو، خموش و گویا یار ز من رمیده که او خوی گفت و گو دارد

بر کشتی عمر تکیه کم کن کاین نیل نشیمن نهنگ است

پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که درین حلقه نیست فارغ از این ماجراست

تو کیستی که صدایت به آب می ماند تبسمت به گل آفتاب می ماند

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

قرار بر در کف آزادگان نگیرد مال چو صبر در دل عاشق چو آب در غربال

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم

سعدیا گر بکند سیل فنا خانه عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد

امشب از آسمان دیده تو روی شعرم ستاره می بارد



فرزندم! هوشمندانه دلبندم! ایران، سرزمین ما، سرزمینی است بس کهن که هدی در درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین کشور جهان بوده است؛ لیک آنچه ایران ما را از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین سپهر فروغ و فراوانی و فرخندگی بوده است. ایرانیان با دیگر مردمان، بی‌سسته به مردی و داد و دانایی رفتار می‌کردند؛ پیوسته نیست که سرزمین ما را «ایران» می‌نامند که معنی سرزمین آزادگان است و آزادگان.



دشمنان تیره‌دای و خیره‌دوی ما نیز بناچار، لکن سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادی‌اشان، می‌ستایند. بدین سان برترین و گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

درس سوم

واج آرایی ؛

به تکرار یک واج صامت یا مصوت در یک بیت یا عبارت گفته می‌شود به گونه‌ای طنین آن در گوش بر جای بماند و باعث پیدایش موسیقی آوایی در آن بخش از سخن شود

افسوس که بیفایده فرسوده شدیم / وَز آسِ سپهرِ سرنگون سوده شدیم «خیام»
شور شراب عشق تو آن نَفَسِ رَوَد ز سر / کاین سر پُرهوس شود خاکِ درِ سرای تو
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار / دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
(واج آرایی با تکرار صامت /س)

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است / باد خنک از جانب خوارزم وزان
است

(واج آرایی با تکرار صامتهای /خ/ و /ز/)

قابل ذکر است که واج تکرار شونده می‌تواند صامت یا مصوت باشد. برای مثال :

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل / بازدارد پیاده را ز سبیل



تمرین : در ابیات زیر آرایه واج آرایی را نشان دهید .

خیال خال تو با خود به خواب خواهم برد

که تا زخال تو خاکم شود عبیر آمیز

قیامت قامت و قامت قیامت

قیامت می کند این قد و قامت

بر او راست خم کرد و چپ کرد راست

خروش از خم چرخ چاچی بخواست

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست

آن چه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

جهان فانی و باقی فدای عارض ساقی

که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم

قصور عقل کجا و قیاس قامت عشق

تو هر قبا که بدوزی به قد ادراک است

سحر به باغ درآ کز زبان بلبل مست

بگویمت که گریبان گل چرا چاک است(سایه)

نگاه کن که غم درون دیده ام

چگونه قطره قطره آب می شود

چگونه سایه ی سیاه سرکشم

اسیر دست آفتاب می شود (فروغ)

زندگی ضرب زمین در ضربان دل ماست

زندگی هندسه ساده ی یکسان نفس هاست (سهراب سپهری)

بندم اگر چه خود بر پای نیست

سوز سرود اسیران با من است (ا.بامداد)

سوز سرمای صداقت سخت است

در خزانی که پر از تشویش است (رها)

درد دندان دارم و دردم نمی داند کسی

داور دادار داند درد دندان مرا

دلم شکسته تر از شیشه های شهر شماست

شکسته باد کسی کاین چنین مان می خواست

کرامت کن درونی درد پرورد

دلی در وی درون درد و برون درد

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

چو منصور از مراد آنان که بر دارند بردارند

که با این درد اگر اگر در بند درمانند در مانند

سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند

پری رویان قرار دل چو بستیزند بستانند

ز خاک و ز خاشاک شاخ درخت

یکی آتش برفروزی سخت

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ

ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ

هر که مزروع خود خورد به خوید

وقت خرمنش خوشه باید چید

به زابل نشسته است و گشته است مست

نگیرد کس از مست چیزی به دست

سکوت و سایه و سرو سپیدار

صدای سینه سرخ و سهره و سار

سحرگاهان به صحراهای سرسبز

سواری می رسد از سوی کهسار

